



## ما نیفت حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه

( کذگره مینسک ، مارس ۱۸۹۸ )

پنجاه سال پیش طوفان حیات بخش انقلاب ۱۸۴۸ بر اروپا وزید . در آن زمان برای اولین بار طبقه جدید کارگر بعنوان یک قدرت تاریخی قدم بصحنه جهان گذاشت و بورژوازی توانست بکک او بسیاری از ضوابط فتودالی - سلطنتی کهنه را بدور افکند . ولی او [طبقه کارگر] بزودی بی برد که متحد تازه او [بورژوازی] خطرناکترین دشمن بوده و او خودش و آزادی را بارتجاع فروخته است . ولی دیر شده بود : پرولتاریا - که برای سرکوب شده بود - ده پانزده سال بعد از نود در صحنه تاریخ ظاهر شد ولی این بار با نیروی مضعف و آگاهی ای بیشتر و بعنوان رزمندگان ای بالغ تر برای رهائی قطعی خود .

در این مدت روسیه ظاهراً از سیر اصلی حرکت تکاملی تاریخ بدور مانده بود و از مبارزه طبقاتی ظاهراً خبری نبود ولی این مبارزه وجود داشت و مهتر آنکه روز بروز رشد بیشتری می یافت و رسید متر و بالغ تر میشد . حکومت روسیه بوسیله غارت اول دهقانان ، حمایت از مالکین و تغذیه و تقویت سرمایه داران بزرگ بخرج خلق زحمتکش ، با جدیت در خور تقدیری دانه های مبارزه طبقاتی را میفشاند . البته اقتصاد بورژوازی - سرمایه داری بدون پرولتاریا ، بدون طبقه کارگر غیر قابل تصور میباشد . این طبقه بطور ضمنی به همراه سرمایه دار قدم بحرصه وجود میگذارد و با آن رشد میکند و قوی میشود و بهمان اندازه که رشد میکند هر چه بیشتر - بمبارزه علیه بورژوازی کشانده میشود .

کارگران صنعتی روسیه ، نیمه بردگان و کارگران آزاد از دیروز چه بصورت آشکار و چه بصورت مخفی علیه استثمارگران مبارزه میکردند . با توسعه سرمایه داری مرزهای این مبارزه گسترش یافت و اقتضای بیشتری از خلق زحمتکش را در بر گرفت . بیداری آگاهی طبقاتی پرولتاریای روسیه و رشد جنبش های ابتدائی و خود به خودی کارگری با رشد قطعی سوسیال دمکراسی بین المللی - که رسالت مبارزه طبقاتی را بعهده دارد و باید آل طبقاتی کارگران آگاه به هدف جهان میباشد - همزمان بود . همه تشکیلات نوین کارگری چه آگاهانه و چه

ناخود آگاهانه در جهت ایده‌های سوسیال دموکراسی رفتار میکردند. بسیاری از اعتصابات روسیه و لهستان گواه روشنی برای قدرت و اهمیت جنبش کارگری و سوسیال دموکراسی که با آن عجین شده بود میباشند. مخصوصاً اعتصابات معروف بافندگان و ریسمندگان پترسبورگ در سالهای ۱۸۹۷ و ۱۸۹۸ این اعتصابات دولت را محبور کرد که قانون دوم ژوئن ۱۸۹۷ را - در مورد کوتاه کردن مدت کار - وضع نماید. ولو آنکه این قانون ناکافی بوده باشد ولی معدالک برای همیشه دلیل با رزی برای فشار عظیمی خواهد بود که نیروهای متحد شده کارگران نسبت به اقدامات قانون گذاری و سایر فعالیتهای دولتی وارد آوردند. اکنون دولت بعبت امیدوار است که بتواند با اینگونه امتیازات کارگران را راضی نگاهدارد. ولی در همه جا هر قدر امتیازات بیشتری بکارگران داده میشود ادعاهای آنها بیشتر میگردد و این در مورد پرولتاریای روسیه نیز صادق است. پرولتاریائی که تاکنون فقط آنچه را بدست آورده که مطالبه نموده است و در آینده نیز چیزی را بدست خواهد آورد که مطالبه کند.

چه محرومیتهایی که طبقه کارگر روسیه نمیکشد! او از هیچکدام از حقوقی که هم طبقاتش در سایر کشورها آزادانه و بدون مزاحمت برخوردار میباشند سهمی ندارد. در حکومت کشور بهیچ وجه سهم نیست، آزادی بیان و مطبوعات ندارد، حق تشکیل اتحادیه ندارد، در یک کلام واجد هیچکدام از وسائل و سلاح‌هایی که بوسیله آنها پرولتاریای اروپای غربی و آمریکا وضع خود را بهبود میبخشد و با آنها بطور ضمنی علیه مالکیت خصوصی و سرمایه‌داری و برای رهائی قطعی خود و استقرار سوسیالیسم میجنگد - محروم میباشند. برای پرولتاریای روسیه حق آزادیهای سیاسی بآن حد لازم است که هوای تازه برای تنفس سالم ضروری میباشد. این حقوق شرایط ابتدائی تکامل آزاد او و مبارزه پیروزنده آنهاست برای بهبود وضع او در رهائی قطعی او میباشد.

ولی پرولتاریای روسیه فقط خودش قادر و مبارزه برای رسیدن باین آزادی ضروری سیاسی میباشد. هرچه بطرف شرق اروپا پیش برویم از لحاظ سیاسی بیشتر با یک بورژوازی ضعیف تر، ترسو تر و پست تر سروکار پیدا میکنیم و وظایف سیاسی و فرهنگی مهمتری به پرولتاریا محول میشود. طبقه کارگر روسیه بایستد و خواهد توانست که موضوع کسب آزادی سیاسی را بر روی شانه‌های نیرومند خود تحمل کند. این یک امر اجتناب ناپذیر است ولو آنکه اولین گام برای تحقق رسالت بزرگ تاریخی پرولتاریا یعنی بوجود آوردن نظام اجتماعی که در آن هرگونه استثمار انسان بوسیله انسان از میان میرود - باشد. پرولتاریای روسیه خود را از یوغ حکومت مطلقه خلاص خواهد کرد تا با انرژی بیشتری مبارزه علیه سرمایه‌داری و بورژوازی را تا پیروزی کامل سوسیالیسم ادامه بدهد.

اولین اقدامات جنبش کارگری روسیه و سوسیال دموکراسی روسیه اجباراً در انزوا و پراکندگی گذشت. این جنبش تا حدودی تصادفی، بدون وحدت و برنامه بود. اکنون وقت آن فرارسیده است که گروههای محلی

و سازمانهای سوسیال دمکراتی روسیه در "حزب سوسیال دمکراسی کارگری روسیه" متحد شوند. بر اثر شناخت این ضرورت است که نمایندگان "سازمانهای رهائی طبقه کارگر" گروهی که روزنامه "رابوچایا گازتسا" [روزنامه کارگر] را منتشر میکنند و اتحادیه عمومی کارگران یهودی در روسیه و لهستان "یک کنگره مشترک" فراخوانده اند.

گروههای محلی که در یک حزب متحد شده اند از اهمیت این اقدام و مسئولیتی که از آن مشتق میشود کاملاً آگاه میباشند. حزب سوسیال دمکرات روسیه بظاهر یک جنبش و بعنوان یک جهت سوسیالیستی ادامه دهند امور و سنت های مجموعه جنبش های کارگری گذشته روسیه میباشد و بوسیله فرار دادن وظیفه بدست آوردن کامل آزادی سیاسی در راس وظایف حزبی، سوسیال دمکراسی در جهت هدفی حرکت میکنند که قبلاً جنبش پرافتخار قدیم "نارودنایا-ولیا" [اراده خلق] برای خود در نظر گرفته بود. اما وسایل و طرق سوسیال دمکراسی از نوع دیگری هستند. این وسایل باین علت انتخاب میکرد که سوسیال دمکراسی کاملاً آگاهانه جنبش طبقاتی نوده های سازماندهی شده کارگری میباشد و خواهد بود و کاملاً از این مطلب منقاد میباشد که "رهائی طبقه کارگر فقط در دست خود این طبقه میتواند باشد" و همه اقدامات خود را بنحوی تزلزل ناپذیر با این اصل کلی سوسیال دمکراسی انترناسیونال منطبق و هماهنگ خواهد ساخت.

زنده باد سوسیال دمکراسی روسیه زنده باد سوسیال دمکراسی انترناسیونال!

## ما نیست حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه

### در باره جنگ امپریالیستی (سپتامبر ۱۹۱۴)

جنگ اروپا که از دهها سال قبل حکومتها و احزاب بورژوازی همه کشورها آنرا تدارک دیدند و بودند آغاز شده است. تسلیحات در حال افزایش، تشدید بیش از حد مبارزه بر سر بازار فروش، در تازه ترین مرحله امپریالیستی توسعه سرمایه داری کشورهای پیشرفته، و منافع دودمانی حکومتهای سلطنتی عقب افتاده، کشورهای اروپای شرقی سرانجام میباید بچنین جنگی منجر میشد و چنین نیز شد. اشغال سرزمینهای بیگانه، تحت استیلا در آوردن ملت‌های بیگانه، متلانی ساختن ملت‌های رقیب و غارت ثروت آنها، منحرف ساختن توده‌های زحمتکش از بحرانهای سیاسی داخلی در روسیه، آلمان، انگلستان و سایر کشورها، تجزیه و پراکندگی و مغلطه بازی و گمراهی ملی در مورد کارگران و نابود ساختن پیش‌آهنگان آنها بخاطر تضعیف جنبش انقلابی پرولتاریا، اینها تنها محتوی مفهوم و معنای جنگ کنونی میباشند.

سوسیال دمکراسی قبل از هر چیز وظیفه دارد که معنای واقعی جنگ را دریابد و بدون پیروا و ملاحظه دروغها، سفسطه‌ها و حمله پرداز بهای "میهن پرستانه" ایرا که از طرف طبقات حاکمه، مالکین و بورژوازی بنفع جنگ منتشر میشوند - برملا سازد.

بورژوازی آلمان در راس یک گروه از ملت‌های متخاصم قرار دارد و طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش را - بوسیله این ادعا که جنگ بخاطر دفاع از وطن، آزادی، فرهنگ و بنظور رهائی خلق‌هایی که تحت ستم تزار قرار دارند و همچنین برای متلانی ساختن تزارسم ارنجایی - صورت میگیرد فریب میدهد. ولی در حقیقت همین بورژوازی بود که بر چکه یونکرهای پروسی و ویلهلم دوم [امپراطور آلمان] بوسه میزد و همواره وفادارترین متحد تزارسم و دشمن جنبش انقلابی کارگران و دهقانان در روسیه بود. در واقع این بورژوازی بانفاساق یونکرها همه کوشش خود را در این راه بکار میبرد تا از سلطنت تزار در برابر انقلاب در روسیه حمایت کند، حال نتیجه جنگ هر چه میخواهد باشد.

در حقیقت بورژوازی آلمان بیک حمله غارتگرانه علیه صربستان دست یازیده است تا آنها را اضمحلال نماید و انقلاب ملی اسلاوهای جنوبی را خفه نماید و در ضمن قسمت عمده نیروهای نظامی خود را علیه کشورهای آزاد، علیه بلژیک و فرانسه بکار انداخته است تا رقبای ثروتمند را غارت کند. بورژوازی آلمان که بتوسط خود افسانه جنگ دفاعی را شایع ساخته است در حقیقت از موضع خود مساعدترین لحظه را برای جنگ انتخاب کرده است باین ترتیب که تکمیل یافته ترین تکنیک تسلیحات جنگی را مورد استفاده قرار داده و از تسلیحات جدیدی که روسیه و فرانسه از قبل بآن مجهز شده بودند پیشی گرفته است.

در راس گروه دیگر ملت‌های متخاصم بورژوازی فرانسه و انگلستان قرار دارند که پرولتاریا و توده‌های زحمتکش را فریب می‌دهند باین ترتیب که مدعی هستند بخاطر وطن، آزادی، فرهنگ و بر علیه میلیتاریسم و حکومت استبدادی آلمان می‌جنگند ولی در حقیقت این بورژوازی از مدت‌ها قبل بوسیله میلیاردها پول ارتش روسیه تزاری - این مرتجع‌ترین و وحشی‌ترین حکومت سلطنتی اروپا - اجیر کرده و برای حمله بآلمان آماده نموده است. در حقیقت منظور بورژوازی انگلستان و فرانسه از جنگ بدست آوردن مستعمرات آلمان و از بین بردن یک ملت قادر بر رقابت است - که دارای یک تکامل اقتصادی سریع می‌باشد و بخاطر این هدف عالی است که ملل "مشرقی" دیکتاتورهای وحشی را در روسیه، لهستان، اوکرائین و غیره کمک می‌کنند تا آنها خفقان بیشتری بوجود آورند و انقلاب را در روسیه باز همیشه تحت فشار قرار دهند.

هیچ یک از این دو گروه کشورهای متخاصم در چپاول، شقاوت و جنایات جنگی دست کمی از دیگری ندارد، اما برای آنکه پرولتاریا را گمراه کنند و آنها را از تنها جنگ‌رهای بخش‌واقعی - یعنی جنگ داخلی علیه بورژوازی - چه خودی و چه بیگانه - منحرف سازند، بخاطر چنین هدف‌نهایی است که بورژوازی هر یک از کشورهای سعی می‌کند با حمله بردازنیهای دروغ در باره میهن پرستی، اهمیت جنگ ملی "خود را" برجسته و درخشان جلوه بدهد و مدعی است که نه بخاطر تمایل به چپاول و توسعه طلبی بلکه در راه "رهائی" خلق‌ها - باستانی خلق‌های خود - است که می‌خواهد حریف را از پای درآورد...

اما هر قدر حکومتها و بورژوازی تمام کشورهای کوشش بیشتری برای جدائی و ایجاد نفاق میان کارگران و تهییج آنها علیه یکدیگر بعمل آورند، هر قدر بخاطر این هدف عالی! سیستمی از مقررات جنگی و سازمان نظامی بوجود آورند (که اکنون در اثنای جنگ بیشتر مشمول دشمن "داخلی" تا دشمن خارجی) - بهمان اندازه پرولتاریای آگاهی طبقاتی یافته بیشتر موظف است از پیوند های طبقاتی خود، انترناسیونالیسم خود و اعتقادات سوسیالیستی خود در برابر تجاوز سوسیالیسم میهن پرستانه درودسته بورژواهای گلیه کشورهای دفاع نماید. صرف نظر کردن کارگر آگاهی طبقاتی یافته از این وظایف بمعنی چشم پوشی کردن او از همه کوشش‌های رهائی بخشنده و دیکراتیک و مخصوصا سوسیالیستی خواهد بود.

با احساس آمیخته به عمیق‌ترین ناگواری و ناثر خاطر باید بگوئیم که احزاب سوسیالیستی مغربین

کشورهای اروپائی این وظیفه خود را مراعات نکردند و روش رهبران این احزاب - مخصوصاً رهبران حزب  
 [سوسیال - دمکرات] آلمان در مرز خیانت مستقیم به سوسیالیسم قرار دارد. در لحظاتی که از اهمیت  
 ترین لحظات تاریخی است بیشتر رهبران انترناسیونال دوم کنونی (۱۸۸۰ - ۱۹۱۴) سعی میکنند تا  
 انترناسیونالیسم را با ناسیونالیسم معاوضه نمایند. این گناه بگردن آنهاست که نه تنها احزاب کارگری  
 این کشورها را بمخالفت با اعمال جنایتکارانه حکومتهاشان دعوت نکردند بلکه از طبقه کارگر خواستند  
 که از دولتهای امپریالیستی پشتیبانی نمایند. رهبران انترناسیونال (دوم) بسمو سوسیالیسم خیانت کردند  
 باین ترتیب که با تصویب اعتبارات جنگی، شرکت در شمارهای شوونیستی (و مین پرستانه) (بورژوازی  
 کشورهای "خودشان" جنگ را موجه تلقی کردند و از آن بدفاع پرداختند و در حکومتهای بورژوازی کشورهای  
 درحال جنگ شرکت کردند و غیره و غیره. متنفذترین رهبران و بانفوذترین ارگانهای مطبوعاتی سوسیالیستی  
 اروپای فعلی مواضعی شوونیستی - ارتجاعی و یا لیبرال اتخاذ کرده اند نه مواضعی سوسیالیستی. مسئولیت  
 اینگونه لکه دار ساختن سوسیالیسم قبل از هر چیز بگردن سوسیال دمکراسی آلمان یعنی قوی ترین و بانفوذ  
 ترین احزاب انترناسیونال دوم - میباشد. همچنین سوسیالیست های فرانسوی را که در حکومت بورژوازی  
 شرکت کرده اند فراموش کرد - همان بورژوازی که بوطن پدری آنها خیانت کرد و با بیستارک برای سرکوبی  
 کون [پاریس] متحد شد.

سوسیال دمکراتهای آلمان و اتریش سعی میکنند پشتیبانی خودشان از جنگ را اینطور توجیه  
 کنند که آنها ظاهراً میخواهند باینوسیله علیه تزاریس روسیه بجنگند. ما سوسیال دمکراتهای روسیه اعلام  
 میکنیم که ما اینگونه توجیهاات را سفسطه میدانیم. جنبش انقلابی بر علیه تزاریس در کشور ما ابعاد فوق -  
 العادهای را در سالهای اخیر کسب کرده است. طبقه کارگر روسیه در تمام طول زمان پیشاپیش این جنبش  
 حرکت میکند. اعتصابات سیاسی چند ملیون نفر در سالهای اخیر تحت شعار سرنگونی تزاریس و خواستار  
 جمهوری دمکراتیک صورت گرفتند. حتی در آستانه جنگ، هنگامیکه "پوان کاره" رئیس جمهوری فرانسه از  
 نیکلای دوم در روسیه دیدن میکرد خود در خیابانهای پترسبورگ سنگریند بیبائی را که بوسیله کارگران روسی  
 انجام گرفته بود دید. بیولتاریای روسیه از هیچ قربانی ای در راه رهایی انسانها از سلطه جابرانسه  
 سلطنت تزاری - ابائی ندارد. ولی باید بگوئیم که اگر عاملی بتواند تحت شرایط خاصی واژگونی تزاریس  
 را بتعمیق بیاورد و تزاریس را در مبارزه اش علیه مجموعه دمکراسی روسیه کمک نماید، آن عامل درست  
 همین جنگ کنونی است که کیسه پول بورژوازی انگلیسی، فرانسه و روسیه را در اختیار هدفهای ارتجاعی  
 تزاریس قرار داده است و اگر عاملی بتواند مبارزه انقلابی طبقه کارگر روسیه بر علیه تزاریس را دشوارتر سازد،  
 آن عامل درست موضع گیری رهبران سوسیال دمکراسی آلمان و اتریش علیه ماست که روزنامه های شوونیستی  
 روسیه از آنها برضد ما باندازه کافی استفاده میکنند.

حتی اگر قبول کنیم که کمبود نیروی سوسیال د مکراسی بآن حد بود که میتوانست آنرا محبور بسه چشم پوشی کردن از هر نوع اقدام انقلابی بنماید ، تازه در این صورت نیز نمی بایستی به اردوی شوونیسم به پیوندند و اقداماتی انجام بدهند که سوسیالیست های ایتالیائی بحق در مورد آن گفته اند : رهبران سوسیال د مکراسی آلمان موجب هتک حرمت پرولتاریای انترناسیونال شده اند .

حزب ما - حزب سوسیال د مکرات کارگری روسیه بر اثر جنگ متحمل خدمات فراوان شده است و لطافت بیشتری نیز بآن وارد خواهد آمد . مطبوعات کارگری قانونی و علنی ما تعطیل شده اند . بیشتر اتحادیه ها قدغن شده اند ، بسیاری از رفقای ما دستگیر و تبعید گشته اند . اما نمایندگان ما در مجلس - فرانکسیون حزب سوسیال د مکرات کارگری روسیه در دومای دولتی وظیفه بی چون و چرای خود دانست که با اعتبارات جنگی مخالفت کند و حتی جلسه مجلس را ترک نماید و برای تشدید اعتراض خود وظیفه خویش دانست که سیاست حکومت های اروپائی را امپریالیستی خطاب کند و علیرغم فشار ده برابر حکومت تزاری ، رفقای ما - کارگران روسیه - اولین بیانییه های شان را بر ضد جنگ منتشر ساخته اند و باین ترتیب وظیفه خود را در برابر د مکراسی و انترناسیونالیزم انجام داده اند .

اگر نمایندگان سوسیال د مکرتهای انقلابی بصورت اقلیت در حزب سوسیال د مکراسی آلمان و بیشتر سوسیال د مکرتهای کشورهای بیطرف از ورشکستگی انترناسیونال دوم احساس خجلت زدگی سوزانی دارند ، اگر مداهای سوسیالیستی هم در انگلستان و هم در فرانسه بر ضد شوونیسم اکثریت سوسیال د مکراسی بلند شده است ، اگر اپورتونیست های از قبیل " دفترچه های ماهیانه سوسیالیستی " که مدتهاست به یک موضع پیرامون ملی روی آورده اند ، کاملاً بد رستی پیروزی خود بر سوسیالیست های اروپائی را اعلام میدارند ولی باز بدترین زیانها را آن عناصر مترزلی به پرولتاریا وارد می آورند که سعی میکنند ورشکستگی انترناسیونال دوم را پوشیده و مخفی نگاهدارند و با بوسیله استوالهای دیپلماتیک سفسطه بازی نمایند . از این قبیل است ، کمیته مرکزی حزب سوسیال د مکرات آلمان . برعکس حق اینست که باین ورشکستگی با صراحت اعتراف گردد و علل آن درک شود تا بتوان یک تشکل سوسیالیستی مستحکمتر نوین کارگران را در همه کشورهای جهان بوجود آورد .

فرصت طلبان معویات کنگره های اشتوتگارت ، کپنهاک و یازل را - که سوسیالیست های همه کشورهای را موظف می ساخت که تحت هر نوع شرایطی با شوونیسم مبارزه کنند ، که سوسیالیست ها را موظف می ساخت که هر نوع جنگی را که از طرف بورژوازی و دولتها آغاز میشود با تشدید تبلیغ برای جنگ داخلی و انقلاب اجتماعی پاسخ بدهند - لغو نمودند . ورشکستگی انترناسیونال دوم بمعنی ورشکستگی اپورتونیستی است که در زمینه ویژگیهای مراحل تاریخی قبلی ( مراحل با اصطلاح " مسالمت آمیز " ) رشد یافته و در سالها اخیر عملاً قدرت را در انترناسیونال بدست آورده بود . اپورتونیستها باین ترتیب که انقلاب سوسیالیستی را نفر میکردند و آنرا با رفرمهای اجتماعی جانشین می ساختند و باین ترتیب که آنها مبارزه طبقاتی را با



گذار ضروری آن در لحظات مشخصی به جنگ داخلی نفی میگردند و همکاری و همگامی طبقات را موعظه می نمودند، باین ترتیب که آنها برای شوونیسم بورژوازی تحت عنوان میهن پرستی و دفاع از سرزمین پسران روضه خوانی میگردند و باین ترتیب که حقیقت اصلی سوسیالیسم را - که در مانیفست کمونیزم بیان شده است - نفی میگردند، حقیقتی که منجر بر آن بود که کارگران فاقد سرزمین پدری میباشند، باین ترتیب که آنها بجای آنکه ضرورت مبارزه انقلابی پرولتاریای همه کشورهای جهان علیه بورژوازی را ببینند، مبارزه خود علیه میلیتاریسم را به یک موضع رمانتیک خرده بورژوازی محدود ساخته بودند، و باین ترتیب که او مورد استفاده قرار دادن پارلمانتریزم بورژوازی و کارهای قانونی بورژوازی را همه چیز پنداشته و ضرورت اشکال غیرقانونی سازمانی و تهیج (آژیتاسیون) در ایام بحران را بدست فراموشی سپرده بودند. اینها بودند دلایل ورشکستگی انترناسیونال دوم که اپورتونیستها از مدتها قبل مقدمات آنرا فراهم آورده بودند. تکمیل طبیعی اپورتونیسم - جریان سندیکاتیستی - آنارشیستی - که برای بورژوازی و پرولتاریا مضر میباشد و بسا مواضع مارکسیستی مغایرت دارد با تکرار شعارهای شوونیستی خود خرسند کنند ما را در حین بحران کنونی، بهمین سوال وقیحانه و ننگ آور عمل کرد.

بدون دست زدن قاطعانه بر سینه اپورتونیسم و بدون توضیح دادن نتایج نوم گیرناپذیر آن برای توده ها - نمیتوان در زمان حاضر وظایف سوسیالیستی را بدرستی انجام داد و تشنگی و درهم آمیزی بین الطلی کارگران را تحقق بخشید.

وظیفه سوسیال دموکراسی هر کشور باید قبل از هر چیز با مبارزه علیه شوونیسم آن کشور توأم باشد. در روسیه، این شوونیسم تمام لیبرالیسم بورژوازی (کادتها) و بخشی از نارودنیکی ها تا سوسیال رولوسیونرها و دست راستی های "سوسیال دموکراسی" را فرا گرفته بود. ( بطور مشخص میتوان اظهارات شوونیستی ا. سمیرنوف، ب. ماسلوف و گ. پله خانقزا نامبرد که از طرف روزنامه های "میهنی" بورژوازی بطسوز وسیعی مورد استناد و استفاده قرار میگرفت. )

در کیفیت موجود نمیتوان از موضع پرولتاریای بین الطلی تعیین کرد که شکست کدامیک از دو گروه طبقاتی منخاص کمتر ضرر سوسیالیسم خواهد بود. برای ما، سوسیال دموکراتهای روسیه جای شبهه ای وجود ندارد که از دیدگاه طبقه کارگر و توده های زحمتکش همه خلقهای روسیه کم ضررترین حالت، شکست سلطنت تزاری خواهد بود. این مرتجع ترین و وحشی ترین حکومتی که بیشتر طبقات و بخش عمده ای از مردم اروپا و آسیا را تحت ستم قرار داده است.

راه حل سیاسی بعدی سوسیال دموکراسی اروپا باید تشکیل جمهوری "کشورهای متحد" اروپا باشد، در ضمن برخلاف بورژوازی که تاکنون از هیچ نوع "وعده و وعیدی" خودداری نکرده است تا صرفاً بتواند در محبوبه عمومی شوونیسم، پرولتاریا را بدنیال خود بکشد - سوسیال دموکراتها باید دروغ بودن

و موهوم بودن راه حلی را که توام با سرنگون کردن انقلابی سلطنت های آلمان و اتریش و روسیه نباشد برای مردم توضیح بدهد . \*

در روسیه با در نظر گرفتن عقب افتادگی این سرزمین - که انقلاب بورژوازی خود را تکمیل نکرده است - وظیفه سوسیال دمکراتها همانند گذشته عبارت از سه شرط اصلی تغییر شکل دقیق و مشخص دمکراتیک است یعنی : ۱- جمهوری دمکراتیک ( با تساوی حقوق و خود مختاری کامل تمام طبقات ) - ۲- ضبط و معادله مالکیت های بزرگ - ۳- کار هشت ساعته روزانه . البته در تمام کشورهای پیشرفته جنگ راه حل انقلاب سوسیالیستی را در برنامه روز قرار میدهد ، و هر چه بار جنگ بیشتر بر دوش پرولتاریا تحمیل گردد این راه حل ضروری تر میشود و با وجود همه جاروجنجالهای گونی در مورد کوششگریهای " میهن پرستانه "ی که بکمک وسایل تکنیکی عظیم سرمایه داری صورت میگیرد ، نقش آن [ انقلاب سوسیالیستی ] در دوبار سازی اروپا خلاق تر و فعالانه تر خواهد بود .

از آنجا که بورژوازی قوانین زمان جنگ را مورد استفاده قرار میدهد تا دهان پرولتاریا کاملاً ببندد و صدای او را در گلو خفه کند این وظیفه الزام آور برای طبقه کارگر پیش میآید که اشکال غیرقانونی تهیج [ آرتناسیون ] و تشکیلاتی را بوجود آورد . حال اگر اپورتونیست ها میخواهند تشکیلات قانونی خود را بقیمت فد کردن اعتقادات خود " حفظ کنند " ارزانیشان باد ! سوسیال دمکراتهای انقلابی از لیاقت و توانایی سازمانی و ارتباطات طبقه کارگر استفاده خواهند کرد تا در مرحله بحرانی اشکال مربوطه مبارزه مخفی و غیرقانونی را برای سوسیالیسم بوجود آورند و کارگران را نه با شوونیست های بورژوازی کشور خود آشنا بلکه با کارگران سایر کشورهای جهان متحد سازند . پرولتاریای انترناسیونال ازین ترقه است و از بین

به تقاضای مربوط به کشورهای متحده اروپا در مانیفست کمیته مرکزی که با درخواست سرنگونی رژیم سلطنتی در کشورهای روسیه ، آلمان و اتریش توام بود با تغییر پاسیفیستی که کائونسی و دیگران از این راه حل میکردند تفاوت دارد . در شماره ۴۴ " سوسیال دمکرات " ارگان مرکزی حزب مقاله ای از طرف هئیسیت تحریریه نگاشته شد که در آن ناصحیح بودن جنبه اقتصادی راه حل " کشورهای متحده اروپا " نشان داده شد و ثابت کرد که این راه حل با درخواستی است که تحت شرایط سرمایه داری تحقق ناپذیر میباشد - زیرا شرط انجام آن یک اقتصاد جهانی برنامه ریزی شده و توام با تقسیم مستعمرات است و حوضه نفوذ و غیره میان کشورها میباشد - و با آنکه این یک راه حل ارتجاعی است که بمعنی یک اتحاد موقتی قدرتهای بزرگ اروپائی میباشد که بمنظور تحت ستم و فشار قرار دادن موفقیت آمیز مستعمرات و تاراج و قارت کردن کشورهای دارای تکامل سریعتری میباشد مثل ژاپن و آمریکا صورت میگیرد . ( این توضیح هئیسیت تحریریه " سوسیال دمکرات " در نیمه دوم سال ۱۹۱۵ داده شده است ) .

هم نخواهد رفت توده‌های کارگران علیرغم همه موانع انترناسیونال جدید را خواهند آفرید . پیروزی کونسی  
اپورتونیسیم دیریا نخواهد بود . هر قدر قربانیهای جنگ بیشتر بشود بهمان اندازه خیانت اپورتونیسیتها  
نسبت به امر کارگران برای پرولتاریا روشن تر خواهد شد و ضرورت توسل باسلحه برای مبارزه با حکومتها  
و بورژوازی کشورهای آنها آشکارتر خواهد شد .

تبدیل جنگ امپریالیستی کونی بیک جنگ داخلی تنها راه حل صحیح پرولتری است که از تجربیات  
کون [پاریس] بنا رهنمود داده میشود و از انقلاب ( ۱۹۱۲ ) بازل بنا آموخته میشود و از کلیه مناسبات  
جنگ امپریالیستی میان کشورهای پیشرفته بورژوازی نتیجه گیری میگردد . هر قدر هم که در این یا آن لحظه  
این تبدیل [جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی] دشوار جلوه کند ، سوسیالیست ها هرگز از کار تدارکسی  
سیستماتیک ، سرسختانه و تردیدناپذیرانه خود در این راه فروگذاری نخواهند کرد و تا این جنگ بصورت  
یک عمل انجام یافته در نیاید در این راه از پای نخواهند نشست

فقط باین وسیله است که پرولتاریا قادر خواهد بود خود را از بورژوازی شوونیست جدا و مستقل  
نگاهدارد و باین یا آن شکل ، کم یا بیش سریع ، گامهای مصمی در راه آزادی حقیقی خلقها و در راه  
سوسیالیزم بردارد .

زنده باد احساس برادری بین الطلی کارگران بر ضد شوونیسم و میهن پرستی بورژوازی همه کشورها !

زنده باد انترناسیونال پرولتری که خود را از اپورتونیسیم رها کرده است !

کمیته مرکزی حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه .

## بلسویکها و هژمونی [سرکردگی] پرولتاریا

اثر: ی. زینویف

اگر بخواهیم در چند کلمه سرشت بلسویسم و نقش آن در تاریخ جنبش انقلابی روسیه را بیان کنیم و ایده عمده نظم بخشنده بلسویسم را نام ببریم، در این صورت باید بگوئیم که این ایده - ایده هژمونی [سرکردگی] پرولتاریاست. مرز واقعی میان مارکسیسم و <sup>انقلابی</sup> تارود نیکسیم در تمام اشکال و صور آن و بعد تفاوت میان دو جهت درونی با اصطلاح "مارکسیسم قانونی"، میان "مکتب اینکرا" و "اکونومیسم" میان بلسویسم و منشویسم، میان "پراودائیسم" و "مکتب انحلال طللی"، همه این تفاوتها، بر سر مسئله هژمونی پرولتاریاست. اختلاف رادیکال و بینابینی که همه اختلاف نظرهای دیگر از آن شروع میشوند در همین موضوع نهفته است و اختلاف نظرهای دیگر هر قدر هم بزرگ باشند، اختلافاتی هستند که در رای اهمیت نسبتا طراز دومی میباشند. نقطه کروی همه اختلاف نظرهای دیگر در همین جاست. مسئله هژمونی [سرکردگی] پرولتاریا مشکل اصلی همه مسائل است.

فرمول کنونی چنین است: دگرگونی یا دیکتاتوری. اما این فرمول نیز در واقع کاملا از مسئله هژمونی پرولتاریا منشا میگیرد و در حقیقت آن طرف قضیه است.

بنیان گذاران ایده هژمونی پرولتاریا در انقلاب روسیه، پله خانف و لنین بودند. فقط این تفاوت "کوچک" میان لنین و پله خانف وجود دارد که پله خانف - که قبل از لنین وارد صحنه سیاست شد - اولین کسی بود که در انقلاب روسیه ایده هژمونی پرولتاریا را از لحاظ تئوریک مطرح کرد تا از لحاظ سیاسی، در لحظات حساس و مهم تاریخ سیاسی روسیه باین ایده خیانت کند، در حالیکه لنین طی ۳۰ سال باین ایده اصلی خود وفادار ماند و در دشوارترین مراحل جنبش‌رئانی بخش روسیه، آنرا دنبال کرد و حزبی را بوجود آورد که این ایده را تحقق بخشید.

همانطور که میدانیم در کنگره بین الطلی پاریس انترناسیونال دوم، در سال ۱۸۸۹ پله خانف - که در آن ایام رهبر بلامنازع مارکسیست‌های انقلابی روسیه بود و بر افکار روشن‌فکران مارکسیست آنزمان حکومت میکرد، این حقیقت تاریخی را بیان کرد: "انقلاب روسیه بعنوان انقلاب طبقه کارگر پیروز خواهد شد و با آنکه اصلا به پیروزی نخواهد رسید."

این یکی از فشرده‌ترین و کوتاه‌ترین فرمول بند بیانی بود که از ایده هژمونی پرولتاریا شنیده است. ممکن است که برای نسل کنونی بلسویکها و برای کارگران جوان امروزی، این جمله پله خانف بسیار

ساده بنظر برسد . چه کسی از میان انقلابیون آگاهی یافته امروزی هنوز درك نکرده است که فقط طبقه کارگر بود که میتوانست قدرت اصلی ایکه انقلاب پیروز مند روسیه را انجام داد - بشود ؟ اما آنچه را پله خانف در سالهای هشتم ابراز کرده نه تنها برای سوسیالیسم بین الطلی بلکه برای جنبش کارگری روسیه آنزمان نیز در حکم يك کشف بود . همانطور که مارکس و انگلس طبقه کارگر را برای تمام کشورهای سرمایه داری اروپا کشف کردند ، پله خانف نیز طبقه کارگر را در روسیه " کشف کرد . در دوران قبیل از بیانات تاریخی پله خانف در کنفرانس پاریس ، شالوده فکری انقلابیون و یا عبارت صحیحتر " خلقی ها " ی روشنفکر آن زمان ( نارودنیکی ها ) ، بر اساس مفهوم " خلق " یعنی دهقانان متکی بود . طبقه کارگر از نظر نارودنیکی ها حد اکثر فقط يك نیروی کمکی بود و يك گروه از ملت بود که میتوانست حد اکثر برای آزادی بین بزمن حکومت استبدادی مورد استفاده قرار گیرد . یکی از رهبران اصلی " نارودنایا - بولیا " ( آزاده خلق ) یعنی تیخومیروف ، - هنگامیکه در اوج شهرت خود قرار داشت و هنوز هیچ کس نمیتوانست تصور آنرا هم بکند که او روزی در مقابل تخت تزار زانو بزمین خواهد زد - حاضر بقبول این مطلب ششید و موافقت خود را مبنی بر اینکه طبقه کارگر نیز " برای انقلاب مهم است " اعلام نمود . و پله خانف مجبور بود که بطور مشروح ثابت کند که باید فرمول را وارونه کرد تا درست از کار دربیاید یعنی باید گفته میشد که " انقلاب برای طبقه کارگر بسیار مهم است " و نه آنکه درست برعکس یعنی آنکه طبقه برای انقلاب مهم است .

پله خانف در سال ۱۹۰۳ نیز به ایده همونی طبقه کارگر وفادار ماند و برای اولین بار در سال ۱۹۰۵ بان خیانت کرد . یعنی درست وقتیکه اولین انقلاب بزرگ در آستانه وقوع بود - انقلابی که بعنوان آزمایش مقدماتی در خدمت حوادث ۱۹۱۷ قرار گرفت و در زمانیکه ایده همونی پرولتاریا میتوانست برای اولین بار امتحان تاریخی خود را پس میداد و از بونه آزمایش انقلاب واقعی میگذشت .

مباحثای که در رابطه با تهیه برنامه ای برای دومین کنفرانس حزب ما در سال ۱۹۰۳ صوت کوشش ارزش آنرا دارد که مورد مطالعه دقیقتر همه کارگران آگاه قرار گیرد . هیچ کس دیگری جز پله خانف نبود که بتواند بوسیله استعداد و درخشندگی خاص خود در دومین کنفرانس مقدس ما بانه در مورد اصل " دمکراسی " را ، بان حد مورد استهزا و تمسخر قرار بدهد . او گفت : مدت پارلمان و حق انتخابات عمومی - همه اینها وابسته به شرائط و موقعیتها میباشد . اگر پارلمان مربوطه ( و نتیجتا مجلس روسیه ) روش خصمانه ای نسبت به منافع طبقه کارگر داشته باشد ، آنوقت ما نیز علاقه مند بان خواهیم بود که مدت دوام آن هر چه کوتاهتر باشد و بجای آنکه دو سال بطول بیا نجات در ظرف دو روز متلاشی گردد . از لحاظ تفویک ممکن است این حالت پیش بیاید که پرولتاریای پیروزنده حق انتخابات را از دشمنان طبقاتی خود سلب نماید . " کس دیگری جز پله خانف نبود که این حرفها رامیسزد . لغو مجازات اعدام چگونه ؟

آنطور که شامل نیکلای خونخوار نیز بشود ؟ آیا در مورد او نباید این مجازات را اجراء کرد ؟ همه چیز به شرایط و زمان و مکان بستگی دارد . منافع انقلاب عالیترین قانون است . چنین بود گفته های پله خانف - که موجب سرور و همبسته منشویکهای آینده شد . - بخشی از کنگره با کف و نه پای متد از سخنرانی پله خانف استقبال کرد در حالیکه چند تن از نمایندگان بعنوان اعتراض شروع به جارو و جارو و هیاهو کردند و توضیح میدادند : " وقتی چنین سخنرانی هایی مورد تأیید یک کنگره سوسیال دموکراسی قرار میگردند ، آنوقت وظیفه ما اینست که دست به هیاهو بزنیم . " از جمله این افراد یکی هم روزانف و همسر منشویکها بود - که در سال ۱۹۲۰ بخاطر وابستگی اش به حزب ضد انقلابی حاکم از طرف دولت شوراهای به محاکمه کشیده شد .

و ۱ . لندن در سال ۱۸۹۴ برای اولین بار ایده هژمونی پرولتاریا در انقلاب روسیه را به صورتی تکمیل شده و تمام عیار ، فرموله کرده بود . همین اواخر ، رفقای که مشغول تهیه و انتشار مجومه آثار لنین هستند . اثر بسیار جالبی که رفیق لنین در سال ۱۸۹۴ نوشته بود ، پیدا کرده اند . این یکی از خدمات بزرگ این دوستان است که اثری را که تحت عنوان - " چه کسانی دوستان خلق هستند و چگونه آنها بسر ضد سوسیال دموکراتها میجنگند " - می باشد و تا کنون منتشر نشده است ، یافته اند . این اثر احتمالاً بزودی منتشر خواهد شد و آنوقت طبیعتاً هر کارگر متفکر با دقت تمام آنرا مطالعه خواهد کرد .

اثر نامبرده پاسخی به مقاله ن . ک . میخائیلوفسکی و بی . کیرونکو بود که در مجله نارودنیک " روسکویه بوگاتستو " ( ثروت روسیه ) در اواخر ۱۸۹۳ و اوائل ۱۸۹۴ به چاپ رسیده بود . این مجله بسر طبقه مارکسیست ها علم شده بود . با اجازه شما قسمتی از این اثر درخشان ولادیمیر ایلیچ [ لنین ] - که با صراحتی کلاسیک و به سادگی ، ایده هژمونی پرولتاریا را فرموله میکند - نقل میکنم :

" کارگر دیگر نمیتواند شاهد آن باشد که بوسیله سرمایه تحت تسلط قرار گیرد و مجبور است بر طبقه بورژوا بجننگ . و این نبرد او - که برای بر طرف کردن نیاز مندیهایی اولیه اقتصادی و بخاطر بهبود وضع مالی وی صورت میگیرد ، با تقاضاهایی که به تشکیلات کارگری مورد دسترسی ما مربوط میباشد ، اتمام نمیکند و منجر به یک جنگ احتساب ناپذیر آنهاست نه تنها بر علیه شخصیت ها بلکه بر ضد یک طبقه میگردد ، همان طبقه ای که نه فقط در کارخانه ها و کارگاهها بلکه همه جا و بهر طریق زحمتکشانش را تحت تسلط و فشار قرار میدهد . ( تکیه از من است . زینویف ) و باین علت است که کارگر کارخانه و کارگاه کسی سواى شرقی ترین نماینده تمام مردم مستشار شده نیست . ( تکیه از من است . زینویف ) برای اینکه بتوانند نمایندگی خود را در نبرد سازماندهی شده و مدایمی تحقق بخشند ، یک توضیح ساده در مورد وضع او و روشنگری در باره نظام سیاسی

— اقتصادی سیستمی — که او را تحت ستم قرار میدهد — لازم و ضروری میباشد .

روشنگری در باره لزوم و ضرورت و گریزناپذیری آنتاگونیسم طبقاتی در این سیستم .

بورژوازی ، اینست طبقاتی که نه فقط در کارخانه ها و کارگاهها بلکه همه جا و همه صورتی ستم

میکند . طبقه کارگر، پرولتاریای کارخانهها و کارگاهها، چیزی سواى مرفقی ترین نماینده کلیه استثمارشدگان،

یعنی همچنین دهقانان بی چیز نمیباشد . نتیجه گیری از این موضوع عبارت از اینست که طبقه کارگر باید

در راس همه استثمار شدگان قرار گیرد یعنی رهبر مبارزه آزادپیشش گردد . علاوه بر این ولادیمیر ایلیچ

[لنین] استدلال اقتصادی مشخصتری از ایده عزمونی پرولتاریا میکند و در این باره چنین مینویسد :

“ این موقعیت کارگر کارخانه و کارگاه در سیستم عمومی مناسبات سرمایه داری ، او را تنها

رزمنده در راه نجات طبقه کارگر میکند ، زیرا که فقط عالیترین مرحله توسعه سرمایه داری

و صنعت بزرگ ماشینی است که شرائط مادی و نیروهای اجتماعی را میآفریند که برای این

مبارزه ضروری میباشد . هیچ کجای دیگر تحت اشکال پائین تری از توسعه سرمایه داری

این شرائط مادی موجود نمیباشد . تولید ، بهزاران رشته اقتصادی کوچک ، پراکنده

شده است که حتی در اشکال تعادل یافته و مساوات گرانه مالکیت اشتراکی زمین

نیز این پراکندگی اقتصادی ادامه میباشد . بخش همه محصولات استخراجی هنوز در

دست اقتصاد کوچک و ناچیزست و باین نحو به همان سیستم بورژوازی — که او باید

بر ضدش بجنگد — مربوط میباشد . . . . هر يك از محصولات استخراجی پراکنده و مو-

جب پای بند شدن زحمتکشان به محل اقامت آنها میشود ، آنها را از یکدیگر جدا می-

سازد ، این امکان را بآنها نمیدهد که همبستگی طبقاتی خود را تشخیص دهند و بآنها

امکان نمیدهد که متشکل شوند و بفهمند که علت ستم این یا آن شخصیت نیست بلکه

تمام سیستم اقتصادی است . برعکس — سرمایه داری بزرگ ، بطور

اجتناب ناپذیری رابطه و پیوند کارگران را با جامعه قدیم با یک محل اقامت معین و

با یک استثمارگر مشخص قطع میکند و موجب تشکل آنها میشود ، آنها را بفکر کردن

وادار میکند و تحت شرائطی قرار میدهد که موجب بوجود آوردن این امکان برای آنها

میشود که شروع به مبارزه تشکیلاتی خود نمایند . ”

و با قرار سیاسی زیر خاتمه می یابد :

“ اگر مرفقی ترین نمایندگان آن [طبقه کارگر] ، ایده سو سیالیزم طمی ، ایده نقش تاریخی

کارگران روسی را طکه خود سازند ، اگر این ایده موفق بگسترش بیشتری شده و میان

کارگران تشکیلات استوار و پابرجائی را بوجود آورد — که موجب تبدیل مبارزه اقتصادی

پراکنده کنونی کارگران به یک مبارزه آگاهانه طبقاتی گردد — آنوقت کارگر روسیدر راس

تمام عناصر دیکراتیکی - که می‌خواهند حکومت استبدادی را سرنگون سازند - قرار خواهند گرفت و پرولتاریای روسیه را ( در کنار پرولتاریای همه کشورها ) در راه مستقیم مبارزه سیاسی آشکار، به املا بظفر نمون کمونیستی هدایت خواهد کرد. \*

مثل آنست که این جملات - که سی سال قبل نوشته شده‌اند - امروز برشته تحریر درآمده‌اند. نه کمتر و نه بیشتر. تسلط به تئوری مارکسیستی، وفاداری به طبقه کارگر و نبوغ سیاسی برفیق لنین اجازه داد که سی سال قبل، مطالبی را اظهار نماید که درست جنبه پیامبرانه را بخود گرفته است:

موضع مارکسیستها در نوشته‌ای بدینگونه فرموله شده است: انسانهای آینده روسیه در هفتاد سال هستند، این نظریه تعابیردگان سوسیالیسم در هفتاد سال - یعنی نارودنیکها - بمعنی اعم کلمه - می‌باشند ولی سوسیال دیکراتیکها معتقدند که انسانهای آینده روسیه کارگران هستند. \*

در این اشاره کوتاه که بعنوان زیرنویس در نوشته نامبرده ولادیمیر ایلیچ [لنین] آمده است، سرشت موضوع با استادی و مهارت تشریح شده است. برای آنکه نظریات امروزی بلشویکها را بخوبی بیان کرده باشیم و برای آنکه ایده همزونی را تمام و کمال و خلاقانه فرموله کرده باشیم، شا بد فقط مجبور باشیم کلمه فرمول را بنحو زیر تغییر بدیم: "انسانهای آینده روسیه، کارگرانی هستند که هفتاد سال را پشت سر خود دارند." \*

تمام تاریخ بلشویسم چیز دیگری جز مبارزه برای تحقق ایده همزونی پرولتاریا نیست. این موضوع با کتاب "دوستان خلق" شروع شد ( ۱۸۹۴ )، در "ایسکرا" ی قدیمی ادامه یافت ( ۱۹۰۰ )، از طریق "ویبرود" ( بسوی پیش ) و "پرولترها" ( ۱۹۰۶ - ۱۹۰۵ )، به "سودا" ( ستاره ) و "پراودا" ( ۱۹۱۴ - ۱۹۱۱ ) انجامید. و امروزه نیز بلشویسم همچنان بهمان مبارزه ادامه می‌دهد. و رهبر همیشگی در این مبارزه و. ا. لنین است. پ. ن. میلیوکف معروفترین رهبر حزبی - که مخالف همزونی پرولتاریا

و. ا. لنین در اثر خود بنام "دوستان خلق" از لحاظ مختلف خود را از سایر "مارکسیستهای" آن زمان از قبیل استرووه متمایز می‌سازد ولی معالوف آنها از نظر ظاهری تا ۱۸۹۴ و تقریباً تا اواخر سالهای نود نیز تا حدودی در یک اردو باقی میمانند. دو قطب اردوی "خودی" مارکسیست‌های باصطلاح قانونی بهترین وجه از یک طرف بوسیله نتیجه گیریهای استرووه رسوا در کتاب او بنام "ملاحظات انتقادی" و از طرف دیگر بوسیله نتیجه گیری بالا در کتاب "دوستان خلق" - مشخص میشود - استرووه میگوید:

"بگذارید از سرمایه‌داری تعلیم بگیریم!" و لنین میگوید: "بگذارید پرولتاریای روسیه را به انقلاب کمونیستی بکشانیم!" - دو طبقه - دو دنیا!



و موافق هژمونی بورژوازی بود و در این راه مبارزه میکرد - يك جلد تمام از کتاب خودش را که راجع به دومین انقلاب روسیه است با عنوان "کورنیلف یا لنین" مشخص ساخته است. و حق با اوست. امکان نداشت که بتوان تمام محتوی اصلی سال ۱۹۱۷ را - که سرنوشت روسیه را تعیین کرد - در جمله‌ای کوتاه‌تر و روشن‌تر از این سه کلمه "کورنیلف یا لنین" بیان نمود.

هر کس که خواهان هژمونی پرولتاریا در جنبش انقلابی - یعنی نقش رهبری کارگران در مبارزه با سرمایه‌داری - خواستار دیکتاتوری پرولتاریا بعد از پیروزی و پس از پایان مبارزه باشد. منشویسم از این لحاظ حساب خوبی پس نداد. در زمان عالیترین شکوفایی جنبش - در نیمه دوم سال ۱۹۰۵ - منشویسم بی میل نبود که گاهی اوقات تحت تاثیر حوادث فراوان و بی دریغی، ضرورت هژمونی طبقه کارگر را در اثنای مبارزه علیه حکومت استبدادی بپذیرد. در عوض حتی لحظه‌ای در آن تردید نداشت - و این برای او اظهارمن‌الشمس بود که طبقه کارگر باید در روز بعد از پیروزی، قدرت سیاسی را در طبقه اخلاص گذاشته و دوستی تقدیم بورژوازی لیبرال نماید. مگر شکست انقلابی غیر از انقلاب بورژوازی وجود داشته باشد! و نتیجتاً قدرت سیاسی باید متعلق به بورژوازی باشد و توده‌های کارگری باید به همین امر راضی و قانع باشند که همانها اجازه داده شده است که انگشتان اثر را برای درست کردن کتاب دیگران بسوزانند. اثر نیک آیزمنشویکی که تحت عنوان "تاریخ منشویکی انقلاب ۱۹۰۵" در پنج جلد، بوسیله ستونهای اصلی منشویسم، بعد از شکست اولین انقلاب تالیف شده است، از این لحاظ متصل به پیک "فلسفه تاریخ" مشخص شده است: انقلاب ۱۹۰۵ بآن جهت شکست خورد که کارگران میخواستند هشت ساعت کار روزانه را از طریق قانونی مرسوم سازند و اصولاً از آنچه برای روزی لیبرال قابل قبول و تحمل پذیر بود بمراتب پافرازتر گذاشتند. آری، حتی مجاز هستیم بگوئیم که اصولاً تمام "تاکتیک" منشویک در دوران اولیه انقلاب فوریه ۱۹۱۷، همواره بوسیله همین فلسفه دیکته میشد: ای کارگر تو باید همه زحمات نبرد را در خیابانها و در سنگرها، تقبل کنی ولی وقتی پیروز شدی، قدرت را فوراً به مملوکت و کوچک‌تحویل بده، زیرا که انقلاب بورژوازیست . . . .

ایده هژمونی پرولتاریا در جنبش‌های بخش، خواهرتتی ایده دیکتاتوری پرولتاریا در مرحله گذار به الفای هر نوع دولت میباشد. این روح مارکسیسم انقلابی و باین ترتیب نیز روح منشویسم است. سرنوشت این رسالت را به حزب ما داده است که تحقق این ایده بزرگ را بپذیرد بگیرد. قسمت عمدتای از این راه دشوار تا کنون پشت سر گذاشته شده است. بگذارید صفوفمان را مستحکم‌تر سازیم! بگذارید ایده هژمونی پرولتاریا را از همه موانع بگذرانیم و از تمام پیچ و خم‌های سیاست اقتصادی جسورانه عبور کنیم، زیرا پرولتاریا تنها طبقه‌ایست که قادر است به سرمایه‌داری خاتمه بدهد و نظام اجتماعی سوسیالیستی را بیافریند.

خطاب به زحمتکشان اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی

بمناسبت بیست و پنجمین سالگرد حزب کمونیست روسیه (حزب بلشویک)

پرولتاریای همه کشورها متحد شوید!

یکربع قرن از موجودیت حزب پرولتری روسیه میگذرد. حزب ما میگذرد. حزب ما میتواند بحق سال ۱۸۹۵ را تاریخ آغاز موجودیت خود معرفی کند - سال تشکیل «اتحادیه رزمنده برای رهایی طبقه کارگر» در پترزبورگ - که بوسیله و. ا. لنین بنیانگذاری شده بود و یا آنکه سال ۱۸۸۲ یعنی سال تشکیل گروه «رهایی کار» و یا سال ۱۸۷۸ یعنی سال تاسیس «اتحادیه کارگران شمال روسیه» توسط (استپان خالتورین) و یا حتی سال ۱۸۷۷ - یعنی سال بنیانگذاری «اتحادیه کارگران جنوب روسیه» (توسط ساپلاوسکی) - طبقه کارگر روسیه و حزب کمونیست آن تنها وارثین بحق بهترین افراد دوران حماسی «سلیا ای وولیا» (زمین و آزادی) و «ناودو-نایا وولیا» (اراده خلق) میباشد. نامهایی مثل: استپان خالتورین، پیو-تر الکسیف، آندره علیابوف، سوفیا پروسکایا، و الکساندر اولیانف، از یک طرف و ایوان بابوشکین، شلگونف، نیکلای باوومان، یاکف سوردلف، دوبروینسکی (اینوکنتی) شانتر (مارات)، اوریتسکی و ولوودارسکی از طرف دیگر - اینها برای کارگران آگاهی طبقاتی یافته روسیه همه بیک اندازه عزیز و باارزش هستند. میراث ثوریک پله خانف انقلابی را کارگران کمونیست بعنوان یکی از بهترین اوراق تاریخ گذشته خود محترم می‌شمارند.

کارگران مرفقی روسیه در بیست و پنجمین سالروز تاسیس حزب خود در ذهن خویش با احترام از مقابل مزاری - که استخوانهای آنها و هزاران برادران رزمند را در خود مدفون داشته‌اند - رژه میروند. رزمندگان که بخاطر حزب و بخاطر پرولتاریای روسیه جان سپردند. کارگران روسیه بقیمت‌دها و بلکه صدها هزار سال زندان حکومت استبدادی تزار را سرنگون ساختند و دیکتاتوری پرولتاریا مستقر

نمودند. نسلهائی از انقلابیون در مبارزه برای رهائی کشور از یوغ استبداد از میان رفته اند، لشکرهائی از تبعید شدگان که تعداد آنها دهها هزار نفر میشد راههای دور و دراز و پرمشقتی بسوی تبعیدگاههای کشنده و بی آب و علف تزاری طی کردند. آنجا که عده زیادی از آنها تلف شدند ولی تا آخرین نفس به طبقه کارگر وفادار ماندند. امروز کارگران روسیه در برابر مزارهای پیشگامان و رهبرانی که در این راه قدم گذاشته بودند رژه میروند و در عالم تجسم پرچم ظفرنمون خود را در مقابل قهرمانان و رزمندگان بیشمار گذشته فرود میآورند. حزب کمونیست (بلشویک) روسیه در محلات کارگری بوجود آمده. حوزههای کوچک و روشنگر کارگری. که در سالهای نمود. از طرف سلطه تزاری با آتش و شمشیر تعقیب میشدند. امروزه مبدل به قدرمندترین حزب پرولتاریای جهان. که بر يك کشور نیرومند پرولتری حکومت میکند. شده اند. کشوری که يك ششم کره جهان را در بر میگیرد.

در اواسط سالهای نمود حزب ما برای اولین بار مبارزه توده ای کارگران را بر اساس خواستهای اقتصادی بشکل "اتحادیه مبارز برای رهائی طبقه کارگر" بوجود آورده. اواخر سال ۱۹۰۰ حزب روزنامه "ایسکرا" را بنیان گذاری کرد که کارگران روسیه را در راه پر خار و خس ولی افتخار آفرین مبارزه سیاسی علیه استبداد و بورژوازی راهنمایی میکرد. در ۱۹۰۵ حزب کارگران با اولین انقلاب بزرگ هدایت کرده. انقلابی که شالوده پیروزی پرولتاریائی آینده سال ۱۹۱۷ را ریخت. در ۳۰ سپتامبر ۱۹۰۵ حزب در راس پرولتاریای مسکو قرار داشت. پرولتاریائی که بوسیله قیام مسلحانه طبقه تحت ستم. در تاریخ مبارزات رهائی بخش پرولتاریا نقیص کم اهمیت تری از قیام کمون پاریس سال ۱۸۷۱ بازی نکرده است.

البته وفاداری حزب نسبت به طبقه کارگر در ایام شکست بمراتب درخشنده تر از ایام پیروزی است. بعد از شکست انقلاب ۱۹۰۵ و در سالهای شوم و سیاه ضد انقلاب، حزب بلشویکی لحظه ای کارگران را تنها و بی یاور نگذاشت. حزب [بلشویک] زیر ضربه های مداوم و بی شمار استبداد تزاری و بورژوازی ضد انقلابی پرچم پرولتاریا و انقلاب را برافراشته نگاهداشت و از آن دفاع و حفاظت کرده. در مبارزه شوار و شدید علیه منشویسم. که در آن زمان مبدل به يك خیانتکار علنی به طبقه کارگر و انقلاب شده و انحلال طلب گشته بود. تنها بلشویکها بودند که تا

آخر کار بخاطر حزب مبارزه کردند. در سال ۱۹۱۲ بلشویکها بطور قطعی، هر نوع رابطه خودشانرا با منشویسم - که همچون يك گلوله سربی سنگین به پای پيشی آهنگار پرولتاریا آویخته بود - قطع کردند. "سودا" و "پراودا" نسل جدیدی از کارگران روسیه را تعلیم و تربیت دادند که امروزه بهترین نمایندگان آنها تمام بارهای سنگین حزب را روی شانه خود حمل میکنند. در ۱۹۱۴ یعنی در آستانه جنگ امپریالیستی، کارگران پترزبورگ برای اولین بار بعد از ۱۹۰۵ بر علیه حکومت تزاری سزگربندی کردند و همواره در راه این قیام مسلحانه در حال نضج و محسوس بلشویک قرار داشت. بعد از شروع جنگ امپریالیستی همه منشویکها و سوسیال رولوسيونرها - بجز چند استثناء - بارتدوی بورژوازی پیوستند و کارگران را دعوت بآن کردند که از "سرزمین پدری" تزاری - اریاب رعیتی در جنگ امپریالیستی دفاع کنند. نمایندگان کارگر بلشویک در مجلس بزرگان افتادند. شورونیم بورژوازی و دستگاه لجام گسیخته و هار شده دولتی موانع و مشکلات فراوانی برای بلشویکها تراشیدند. تنها بلشویکها بودند که به پرولتاریای انترناسیونال وفادار ماندند و به تنهایی در تمام روسیه مبارزه علیه جنگ امپریالیستی را بعهدہ گرفتند. در سال ۱۹۱۲ برای مدت کوتاهی در میان طبقه کارگر - که تحت تاثیر مدافعین "سرزمین پدری" قرار گرفته بود - در اقلیت قرار گرفت. ولی حزب درك کرد بود که چگونه با سرسختی آنچه را که طبقه اش هنوز درك نکرده بود، برای او توضیح بدهد. و بعضی آنکه حقه بازیهای مبین پرستانه برای اکثریت کارگران روشن شد و بعضی آنکه تصویر فریبنده دمکراسی بورژوازی و "ائتلاف" سوسیال رولوسيونرها و منشویکها محو شد، حزب بلشویک طبقه کارگر روسیه را در تعیین کننده ترین مبارزه اش، به پیروزی بر بورژوازی نائل ساخت.

هنگامیکه دولت شوراهای قدم به ششمین سال موجودیت خود گذاشت، دشوارترین سالها را پشت سر گذاشته بود و ثابت شد که حفظ و تحکیم پیروزی بمراتب مشکلتر از بیرون آوردن آن از چنگال بورژوازیست. بهترین اعضای کارگر حزب ما، ساق خون خود پرچم سرخ را بوجود آوردند. از اولین دست رزمندگانی که در سال ۱۹۰۵ در پرسیا یا سرخ قدم بمیدان گذاشت و از نخستین دسته گارد سرخ که در ۱۹۱۲ تهاجم کرنسکی سوسیال رولوسيونر را در پتروگراد شکست داد تا خونین ترین نبرد های ارتش سرخ در پره کوپ - همه جا حزب کمونیست روسیه در صفا اول قرار داشت.

همواره از خطرناکترین مواضع دفاع میکرد و همیشه در مرکز ثقل حوادث قرار داشت و پیوسته هدف آتش بدسکالترین دشمنان بود. حزب طبقه کارگر به همراه طبقه خود در عمل از اشتباهات و خطاها و خود آموخت ولی هرگز مرتکب این اشتباه نشد که قدرت را به بورژوازی واگذار کند.

در يك کشور عقب افتاده که فقط عده کمی قادر به خواندن و نوشتن بودند و در کشوری که تا چند سال پیش تحت یوغ وحشی ترین استبداد مالکانه نفس در سینه اش حبس شده بود، حزب کمونیست روسیه توانست پائین ترین اقشار زحمتکش را بقیام برانگیزد و بآنها کمک کند تا حکومت کردن بر کشور را بیاموزند. در سالهای ۱۹۲۱ - ۱۹۲۰ - وقتی مشکلات و مرارتها ی اولین انقلاب پرولتاریائی - که از همه طرف مورد حمله و محاصره قرار داشت - بنقطه اوج خود رسیده بود، در آن ایام حزب بلشویک توانست بدون بیم و هراس در مقابل نوسانات درون طبقه خود برخیزد - نوساناتی که نمیتوانستند در صورت نشان دادن کوچکترین ضعف از جانب پیش آهنگان [انقلاب] منجر به وخیم ترین شکستهای ممکنه برای پرولتاریا بشوند.

کارگران روسی در يك مورد خوشبخت تر از پیش آهنگان خود بودند - یعنی پرولتاریای فرانسه که برای نخستین بار در سال ۱۸۷۱ برای مدت کوتاهی در پاریس قدرت سیاسی را قبضه کرده یکی از علل عمده از بین رفتن کمون پاریس، عدم وجود يك حزب واحد و یکپارچه پرولتری - که دارای يك برنامه و تاکتیک روشن و واضح انقلابی باشد - بود. کمبود کمون پاریس يك حزب کمونیست بود که بقواند خود را در رأس قیام طبقه کارگر در حال طفیان قرار بدهد. کارگران روسیه این حزب را برای خود بوجود آوردند. آنها در اثر تجربیات تلخ و مرارتها ی زیاد با این اعتقاد رسیدند که بدون وجود يك چنین حزبی تحقق دیکتاتوری طبقه کارگر امکان پذیر نخواهد بود.

ایده اصلی مارکسیسم انقلابی روسیه - که از دهه نهم شروع شد - عبارت از این بود که طبقه کارگر روسیه باید طبقه سرکرده بشود، نیروی محرکه اصلی انقلاب گردد و طبقه ای بشود که رهبری را بعهده بگیرد تا دگرگونی در تمام کشور انجام بدهد و برای این منظور دیکتاتوری خود را تحقق بخشد. قدرت شوراهای یعنی قدرت کارگران، این تبلور همومونی [سرکردگی] طبقه کارگر در انقلاب است. تنها بلشویسم بود که از ایده همومونی پرولتاریا - که اکنون تحقق یافته است -

تا با آخر دفاع کرد و در طول نهها سال و در تمام مراحل تاریخ سیاسی روسیه آنرا بر دوش خود حمل نمود. البته هژمونی پرولتاریا بدون هژمونی حزب کمونیست امکان پذیر نمیباشد. دیکتاتور طبقه کارگر بوسیله دیکتاتوری حزبی که بوسیله او بوجود آمده و در رأس آن قرار گرفته است بیان و متجلی میشود. تاریخ حزب کمونیست روسیه تاریخ طبقه کارگر روسیه است. و این تاریخ نشان داد که اگر پرولتاریا بتواند حزب مستقل پرولتری خودش را - که از راه خود منحرف نشده و بدون ترس و وحشت وظیفه تاریخی اش را انجام بدهد بوجود آورد، قادر بجه کارهایی خواهد بود. حزب کمونیستی که بوسیله پرولتاریای روسیه بوجود آمد توانست روح و نیروی اصلی برادری بین المللی کارگران و کمونیزم انترناسیونالی بود نمونه پرولتاریای روسیه همچون ستاره درخشانی فرا راه پرولتاریای تمام کشورهای قرار گرفته. حزب کمونیست روسیه سرنوشت خود را از سرنوشت طبقه کارگر روسیه و بخش مرفعی پرولتاریای تمام جهان جدا نمیداند و با آن پیوندی جاودانی دارد. کارگر روسیه اکنون خصلت واقعی حزب کمونیست روسیه را در می یابد. حتی آن اقشار غیرحزبی کارگری که در سخت ترین سالهای انقلاب پرولتاریائی نیز از میدان بدور ماندند و با اقدامات حزب، با سوء ظن میگردیستند و حتی اینها نیز اکنون باین اعتقاد رسیده اند که تنها راه صیخ و راهی بود که مرفعی ترین بخش کارگران روسی برگزیده بود. راهی که حزب کمونیست روسیه را سازماندهی کرده. کارگران با ما هستند و این بهترین دلیل برای صحت تاكتيك ماست. کارگران با ما هستند و کارگران غیر حزبی، حزب کمونیست روسیه را حزب خودشان میدانند. از نظر تمام پرولتاریای روسیه بعنوان "حزب ما" تلقی میشود. زمانی فرا خواهد رسید که اکثریت عظیم کارگران از لحاظ تشکیلاتی نیز با حزب کمونیست <sup>روسیه</sup> پیوند خواهند داشت زیرا که فقط کارگران تکرر خواهند بود که عضو حزب نخواهند شد و زیرا که در مناطق کارگری با تحسین و اعجاب بایامی که هنوز کارگران نمیتوانستند عضو حزب کمونیست بشوند - نگریسته خواهد شد. البته در حال حاضر هم در حقیقت طبقه کارگر و حزب کمونیست یکی هستند. شما کارگران قدیمی و با تجربه و شمانی که هنوز بفرخنداریسم در خاطر دارید، شمانی که صفا زندان و تبعیدگاه تزاری را پشت سر گذاشته اید، شمانی که کشتار و زانویه را هنوز فراموش نکرده اید، شمانی که قیام نسامبر ۱۹۰۵ و خونریزی لنا هنوز در ذهنتان زنده است، شمانی که از یاد نبرده اید که

بیکار بودن تحت سلطه بورژوازی یعنی چه ، شایبی که مزه رژیم بورژوازی را که زندان با اعمال عاقله است چشیده اید۔ نسل جوان کارگر بیاموزید که هیچ وظیفه‌ای عالیتر و هیچ افتخاری بزرگتر از آن نیست که بخاطر حزب پرولتاریا و بخاطر حزب کمونیست روسیه زندگی کنید و در راه آن جان خود را فدا نمائید۔ بخاطر حزب که طبقه کارگر ما را با ولین پیروزی نائل ساخته و او را به پیروزی‌هایش بر دنیای بورژوازی هدایت میکند۔

آیا میتوان غیر از رهبر و استاد حزب ما - ولادیمیر ایلیچ لنین - فرد دیگری در کره زمین نامبرد که برای ملیونها نفر از زحمتکشان سراسر جهان تسا این اندازه عزیز و گرامی باشد؟ آیا میتوان حزب دیگری را در تمام جهان ذکر کرد که تا زحمتکشان وطن خود با اندازه حزب ما نزدیک و مربوط باشد؟

هنوز سالهای درازی از يك مبارزه سرخخانه را در پیش داریم ، مبارزه برای اعتلای دولت پرولتاری ما ، برای تجدید بنای اقتصاد دولتی ما ، برای ریشه کن کردن بیسوادی ، فقر در کشور ما ، برای بالا بردن فرهنگ طبقه کارگر و دهقانانی که از او تبعیت میکنند ، برای آفریدن يك دستگاه دولتی واقعا سوسیالیستی در سرزمین پدری سوسیالیستی ، البته ما میدانیم که از عهده این وظایف برخورداریم آمده ما پیروز خواهیم شد زیرا ما بخشی از ارتش پرولتاریای انترناسیونال زحمت کشان میباشیم و از تعالیم اساتید بزرگ پرولتاریای انترناسیونال مارکس وانگلس پیروی میکنیم ،

کارگران روسیه ، نگذاریم تا آخرین نفر از صفوف ما در حزب کمونیست روسیه متشکل شوند !

زنده باد طبقه کارگر روسیه و پیش آهنگ آن حزب کمونیست روسیه !  
زنده باد حزب کمونیست انترناسیونال و کمونیسم انترناسیونال !

کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه (حزب بلشویک)